

مجله مطالعات ایرانی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال دوازدهم، شماره بیست و چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۹۲

جایگاه پزشکان جندی شاپوری خاندان بختیشوع در شکوفایی پزشکی اسلامی*

دکتر شهرام جلیلیان

استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز

چکیده

در دوره ساسانیان، در شهر تازه بنیاد جندی شاپور خوزستان، آموزشگاه پزشکی و بیمارستانی ساخته شد و در سایه پشتیبانی‌های سیاسی و اقتصادی ساسانیان، چنان بارور و شکوفا شد که گهگاه جندی شاپور، شهر تهرات خوانده می‌شد. در سنت پزشکی جندی-شاپور، آگاهی‌های پزشکی و شیوه‌های درمانی یونانی، هندی، سریانی و ایرانی با همدیگر آمیخته شدند و پزشکان جندی شاپوری با نگاه داشت میراث پزشکی کهنسال جندی شاپور، آن را در بغداد به دست مسلمانان بخشیدند. پزشکان جندی شاپوری خاندان بختیشوع با پیشینه پزشکی درخشان در زادگاه خود، بیش از دو سده پزشکان خلیفگان و بزرگان دستگاه خلافت عباسیان و البته پیشگامان ترجمه نوشته‌های کهن یونانی، ایرانی، هندی و سریانی در زمینه پزشکی، ستاره‌شناسی، فلسفه و دیگر دانش‌های بیگانه به زبان عربی بودند. مطالعه تاریخ پیدایش و شکوفایی پزشکی در دنیای اسلام نشان می‌دهد که پزشکی اسلامی، که گهگاه به اشتباه پزشکی عربی خوانده می‌شود، سخت وام‌دار میراث کهنسال پزشکان جندی شاپوری است که همچون پلی مسلمانان را با سنت پزشکی یونانی، سریانی، ایرانی و هندی آشنا گرداندند و همه دانش و تجربه پزشکی ارزنده خود را در بغداد، تختگاه خلافت عباسیان به مسلمانان هدیه دادند. در این جستار با رویکردی توصیفی-تحلیلی به مطالعه جایگاه پزشکان جندی شاپوری خاندان بختیشوع در انتقال سنت نیرومند پزشکی جندی شاپوری به دنیای اسلام و نقش آنها در شکوفایی پزشکی اسلامی پرداخته خواهد شد.

واژه‌های کلیدی: جندی شاپور، پزشکان جندی شاپوری، خاندان بختیشوع، پزشکی اسلامی.

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۲/۱۲/۱۹

jalilianshahram@yahoo.com

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۱۱/۸

نشانی پست الکترونیک نویسنده:

۱- مقدمه

کارنامهٔ مردمان ایرانی، در دورهٔ باستان و هم در دورهٔ اسلامی، کارنامه‌ای درخشان و آکنده از خردورزی و فرهیختگی است، و در پهنهٔ فرهنگ و تمدن، چنان که همهٔ پژوهندگان همداستانند، تمدن اسلامی سخت وامدار ایرانیان است. گزارش‌های تاریخی و داده‌های باستانشناختی، گواه پیشینهٔ درخشان علوم در ایران باستان و تداوم و تحول آن در ایران دورهٔ اسلامی اند. با این همه، تاکنون چنان که باید، این علوم و به ویژه سنت پزشکی جُندی‌شاپور و چگونگی تأثیر آن در پیدایش و شکوفایی پزشکی اسلامی که ثمرهٔ آن وجود پزشکان بزرگی همچون محمد بن زکریای رازی (مرگ: ۳۲۰هـ.ق)، علی بن عباس اهوازی (مرگ: ۳۸۴هـ.ق)، حسین بن عبدالله بن سینا (مرگ: ۴۲۸هـ.ق) و دیگران بود، چندان با ژرفنگری مطالعه نشده است. از این رو، سنت پزشکی ایرانی که بخش بزرگی از میراث علمی و فکری ایرانیان است، کمتر شناخته شده است و بدبختانه گهگاه در پاره‌ای پژوهش‌ها حتی پزشکان ایرانی و پزشکی ایرانی را به نام «پزشکان عرب» و «پزشکی عربی» خوانده اند.

۱-۱- بیان مسأله

پادشاه جنگاور و فرهیختهٔ ایرانی، شاپور یگم (۲۴۱-۲۷۲م). پسر و جانشین اردشیر بابکان (۲۲۴-۲۴۱م)، بنیان‌گذار شاهنشاهی ساسانیان در شرق شوش و جنوب شرقی دزفول و در میانهٔ راه شوش به شوشتر، شهر تازه‌ای به نام «وهی انتیوک شهپوهری» (= شهر شاپور بهتر از انطاکیه) بنیاد نهاد، که در تاریخ ایران با نام جُندی‌شاپور شناخته می‌شود. در دورهٔ ساسانیان در جُندی‌شاپور یک مؤسسه و بُنگاه بزرگ علمی همچون آکادمی‌های مسیحی در اسکندریه، انطاکیه و ادسا به وجود آمد که چون اهمیت مدرسهٔ پزشکی و بیمارستان آن بیش‌تر بود؛ در گزارش‌های تاریخی دربارهٔ جُندی‌شاپور، جایگاه دیگر شاخه‌های دانش در جُندی‌شاپور، همچون فلسفه، نجوم و ریاضیات تا اندازهٔ زیادی نادیده گرفته شد. آگاهی‌های پزشکی و شیوه‌های درمانی یونانی، هندی، سُریانی و ایرانی در سنت پزشکی جُندی‌شاپوری با همدیگر آمیخته شدند و دانش پزشکی جُندی‌شاپوری

در سایه کوشش‌ها و پشتیبانی‌های پاره‌ای از فرمانروایان فرهیخته و دانش‌دوست ایرانی؛ همچون شاپور یگم و خسرو انوشیروان، چنان بارور و شکوفا شد که در دوره ساسانیان، گهگاه جندی‌شاپور، شهر بقرات خوانده می‌شد. دوره طلایی و شکوفایی بنگاه علمی جندی‌شاپور و به ویژه مدرسه پزشکی این شهر، دوره فرمانروایی خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹م)، پادشاه جنگاور، دانش‌دوست، فرزانه و دادگر ایرانی بود. جندی‌شاپور، در سال هفدهم هجری به دست جنگاوران عرب مسلمان به صلح گشوده شد و چنانکه گزارش‌های تاریخی و جغرافیایی نشان می‌دهند تا نیمه دوم سده پنجم هجری، جندی‌شاپور همچنان یکی از شهرهای بزرگ و آباد خوزستان بود. در سده‌های نخستین اسلامی، پزشکان جندی‌شاپوری، به ویژه پزشکان خاندان بُختیشوع، میراث پزشکی کهنسال جندی‌شاپور را زنده نگاه داشتند و آنگاه با ورود به دستگاه خلافت عباسیان، همه دانش و تجربه خود را به مسلمانان هدیه دادند. پزشکان جندی‌شاپوری با پیشینه پزشکی درخشان در زادگاه خود، بیش از دو سده پزشکان خلفا و بزرگان دستگاه خلافت عباسیان و البته پیشگامان ترجمه نوشته‌های کهن یونانی، ایرانی، هندی و سریانی در زمینه پزشکی، ستاره‌شناسی، فلسفه و دیگر دانش‌های بیگانه به زبان عربی بودند.

۱-۲- اهمیت و ضرورت تحقیق

بدبختانه جایگاه پزشکان جندی‌شاپوری خاندان بُختیشوع در شکوفایی پزشکی اسلامی کمتر مطالعه شده است، و از این رو آگاهی‌های بسیار پراکنده و اندکی درباره جایگاه و اهمیت آنها در انتقال سنت پزشکی ایرانی به جهان اسلام و پیدایش و شکوفایی پزشکی اسلامی و نهادهای آموزشی و علمی در تمدن اسلامی وجود دارد. بنابراین بدون تردید برای آگاهی از تاریخ پزشکی در ایران و اسلام، نیازمند مطالعه سنت پزشکی جندی‌شاپوری و جایگاه خاندان بُختیشوع در انتقال تجربه و دانش پزشکی ایرانیان باستان به جهان اسلام خواهیم بود.

۱-۳- پیشینه پژوهش

در پژوهش‌هایی که تا کنون درباره تاریخ جندی شاپور، و زندگینامه و کارنامه علمی پزشکان جندی شاپوری انجام شده است، آگاهی‌هایی درباره پزشکان خاندان بختیشوع و چگونگی تأثیر آنها در شکوفایی پزشکی اسلامی وجود دارد. با این همه، هیچکدام از این پژوهش‌ها، با هدف مطالعه جایگاه پزشکان جندی شاپوری خاندان بختیشوع در شکوفایی پزشکی اسلامی نوشته نشده‌اند، و تنها به گونه ای شتاب زده به تأثیر سنت پزشکی جندی شاپوری در پیدایش و شکوفایی پزشکی در جهان اسلام پرداخته‌اند. از سوی دیگر، در فهرست پژوهش‌هایی که درباره جندی شاپور فراهم آمده‌اند، تنها چند جستار کوتاه با ژرفنگری و چهارچوبی روشمند نوشته شده‌اند.

۲- بحث

۱-۲- جندی شاپور؛ آموزشگاه پزشکی و بیمارستان آن

گزارش‌های، گوناگون تاریخی همداستان‌اند که شاپور یکم (۲۴۱-۲۷۲م) در بازگشت از نبردهای پیروزمندانه‌اش با امپراتوری روم (وینتر و دیگناس، ۱۳۸۶: ۱۶-۱۲ و ۵۹-۶۶؛ گیرشمن، ۱۳۷۹: ۱۵۳-۲۰۹؛ فرای، ۱۳۸۲: ۴۷۴-۴۷۷)، اسپیران و کوچ‌یافتگان رومی را در شهری تازه‌بنیاد به نام *وه از اندیو شاپور* (= شهر شاپور بهتر از انطاکیه) در خوزستان فرود آورد (طبری، ۱۳۵۲، ج ۲: ۵۹۰؛ یعقوبی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۹۵؛ اصفهانی، ۱۳۴۶: ۴۷؛ دینوری، ۱۳۷۱: ۷۳؛ کریستنسن، ۱۳۷۴: ۱۸۸-۱۸۹).

به گزارش متن‌های جغرافیایی دوره اسلامی، شهر *وه از اندیو شاپور* / جندی-شاپور در شرق شوش و جنوب شرقی دزفول و در میانه راه شوش به شوشتر جای داشته است (اصطخری، ۱۳۷۳: ۸۴؛ مقدسی، ۱۳۶۱: ۶۱۱؛ ابن‌رُسته، ۱۳۶۵: ۲۲۰؛ ابن‌حوقل، ۱۳۶۶: ۳۰؛ لسترنج، ۱۳۷۷: ۲۵۵-۲۵۶) و امروزه بیشتر پژوهندگان عقیده دارند که جندی شاپور باستانی باید در تپه‌های جنوب شرقی دهکده شاه‌آباد در جنوب شرقی دزفول بوده باشد (راولینسون، ۱۳۵۵: ۴۱-۴۲؛ دیولافوا، ۱۳۸۵:

۷۰۵؛ لسترنج، ۱۳۷۷: ۲۵۶؛ گیرشمن، ۱۳۷۹: ۱۹۹؛ براون، ۱۳۳۷: ۵۲؛ امام شوشتری، ۱۳۵۳: ۲۳۲؛ اقتداری، ۱۳۷۵: ۳۴۳؛ نجم آبادی، ۱۳۵۷: ۱۰۰؛ رجبی، ۱۳۶۹: ۱۹۳). کاوش‌های باستان‌شناختی در ویرانه‌های دهکده شاه آباد، نشان می‌دهد که جندی‌شاپور از شهرهای تازه بنیاد ساسانیان بوده و نشانه‌ای که کهنگی این شهر را به دوره پیش از ساسانیان برساند؛ به دست نیامده است (Shahbazi, 1999, 131-133). رومن گیرشمن، باستان‌شناس بزرگ فرانسوی در سال (۱۹۳۰م) در دشت‌های نزدیک این دهکده با چشمان خود، دیوارهای بیرونی ساختمانی مستطیلی را دید که نقشه آن همانند پادگان‌های رومی بود (گیرشمن، ۱۳۷۹: ۱۹۹). بدبختانه در سال‌های بعد، زمین‌های پیرامون روستای شاه آباد، چنان برای فعالیت‌های کشاورزی شخم زده شدند که برای همیشه نقشه کلی مستطیلی شهر ناپدید گردید (گیرشمن، ۱۳۷۹: ۱۹۹؛ Shahbazi, 1999: 131-133).

پژوهش‌هایی که آگاهی‌هایی درباره جندی‌شاپور به دست می‌دهند، همداستان‌اند که در دوره ساسانیان، آموزشگاه پزشکی و بیمارستانی در شهر جندی‌شاپور وجود داشته که در آن نوشته‌های پزشکی یونانی و احتمالاً هندی به زبان فارسی میانه و سریانی ترجمه می‌شده است (اولیری، ۱۳۴۲: ۱۰۸؛ براون، ۱۳۳۷: ۲۴؛ عیسی‌بک، ۱۳۸۴: ۵۵-۵۶؛ صفا، ۱۳۳۶: ۲۲-۲۳؛ ممتحن، ۱۳۵۰: ۱۳-۴۵؛ امام شوشتری، ۱۳۵۳: ۲۵۶؛ محمدی ملایری، ۱۳۷۴: ۲۳۰-۲۳۱؛ الگود، ۱۳۸۶: ۶۵-۶۹؛ نصر، ۱۳۵۹: ۱۷۸).

از همه آنهایی که از ساخته شدن شهر جندی‌شاپور به دست شاپور یگم یاد کرده‌اند، فقط ابن‌العبری و قفطی از ورود پزشکان یونانی و سنت پزشکی بقراطی و آموزش آن در جندی‌شاپور از نخستین روزهای ساخت این شهر در دوره شاپور سخن گفته‌اند (ابن‌العبری، ۱۳۶۴: ۱۲۸؛ قفطی، ۱۳۷۱: ۱۸۳-۱۸۴)، که باید اشاره‌ای به ساخت آموزشگاه پزشکی و بیمارستان در این شهر باشد. قفطی در گزارش پیشینه دانش پزشکی در جندی‌شاپور و آوازه پزشکان جندی‌شاپوری می‌گوید که شاپور پس از گشودن سوریه و انطاکیه با امپراتور روم فیلیس (= فیلیپ) معاهده صلح و دوستی منعقد کرد و دختر وی را به همسری خود گرفت و

پیش از آوردن شاهدخت رومی به ایران، شهر جُنْدی‌شاپور را همانند شهر قسطنطنیه ساخت و آنگاه که دختر امپراتور را به جندی‌شاپور آوردند، گروهی از مردم قسطنطنیه از پیشه‌های گوناگون؛ به‌ویژه چند پزشک بزرگ با او بودند. آنان، پزشکی را به کودکان جندی‌شاپوری آموختند و چنان شد که مردم جندی‌شاپور در دانش پزشکی از دیگر مردمان چون یونانی‌ها و هندی‌ها برتر شدند (قفطی، ۱۳۷۱: ۱۸۳-۱۸۴). البته اشاره قفطی به همانندی نقشه جندی‌شاپور با شهر قسطنطنیه باید اشتباه باشد؛ چرا که کُنستانتین بزرگ (۳۰۶-۳۳۷م) امپراتور هم‌روزگار شاپور دوّم (۳۰۹-۳۷۹م)، کُنستانتینوپولیس (در عربی: قُسطنطنیه) را در سال‌های ۳۲۴ تا ۳۳۰ میلادی به جای شهر یونانی بیزانتیوم ساخت (دوبلوس و وان دراسپیک، ۱۳۷۹: ۴۰۸). ابن‌العبری هم گزارش می‌دهد که پس از معاهده صلح ایران و روم، شاپور در ایران، شهری همانند بیزانس به نام جندی‌شاپور برای همسر رومی خود که دختر اورلیانوس (۲۷۰-۲۷۵م) امپراتور روم بود، بنیاد نهاده است (ابن‌العبری، ۱۳۶۴: ۱۲۸). اورلیانوس، گروهی از پزشکان یونانی را برای آسایش دخترش به همراه او فرستاده بود و آنان «پزشکی بقراطی» را در شهر جندی‌شاپور گسترش دادند (ابن‌العبری، ۱۳۶۴: ۱۲۸). آنچه در گزارش قفطی و ابن‌العبری همانند بوده و اهمیت دارد، اشاره به ورود پزشکان یونانی و سنت پزشکی بقراطی به جندی‌شاپور می‌باشد و احتمالاً برای اهمیت سنت پزشکی بقراطی بوده که جندی‌شاپور را گهگاه شهر بقراط می‌خوانده‌اند (براون، ۱۳۳۷: ۲۷-۲۸).

حتی اگر آموزشگاه و بیمارستان جندی‌شاپور در دوره شاپور یکم و همزمان با بنیاد گرفتن خود شهر جندی‌شاپور ساخته نشده باشد، بهترین زمانی که می‌توان برای ساخت آنها پیشنهاد داد، دوره پادشاهی خسرو انوشه‌روان (۵۳۱-۵۷۹م) خواهد بود، که فرمانروایی بزرگ و شیفته دانش و فرهنگ بود (صفا، ۱۳۷۱: ۲۳-۲۴؛ محمدی ملایری، ۱۳۷۴: ۱۸۸-۱۹۱؛ Cameron, 1969-1970: 15). به گفته قفطی در سال بیستم پادشاهی خسرو [انوشه‌روان]، پزشکان جندی‌شاپور به خواست این پادشاه در یک گردهمایی درباره دانش پزشکی با همدیگر به مباحثه و مناظره پرداخته بودند و سخنان آنها در کتابی نوشته شده بود. این انجمن

پزشکی به ریاست جبرائیل دُرُستابادُ/ دُرُستَبَدُ (= رئیس پزشکان) انجام یافته بود و چنانکه قفطی یادآور شده، نوشته‌های این انجمن به خوبی نشان‌دهنده دانش ژرف پزشکان جندی‌شاپوری بوده است (قفطی، ۱۳۷۱: ۱۸۴-۱۸۵). خردمندان خواهد بود اگر جایگاه این نخستین گردهمایی پزشکی در جهان را در آموزشگاه و بیمارستان جندی‌شاپور بدانیم.

در دوره ساسانیان، در آموزشگاه‌های جندی‌شاپور، مسیحیان یونانی و سریانی با زردشتیان ایرانی و دانشمندان هندی دوشادوش هم‌فعالیت‌های علمی داشتند و آمیخته‌ای از دانش‌های یونانی، سریانی، ایرانی و هندی پدید آمد که با واژگونی ساسانیان، این میراث شکوهمند به مسلمانان هدیه داده شد (آذرنوش، ۱۳۷۴: ۶۰۳-۶۰۴؛ محمدی ملایری، ۱۳۵۰: ۱-۲۱؛ همو، ۱۳۷۴: ۲۵۰؛ نصر، ۱۳۵۹: ۱۸۱؛ کرامتی، ۱۳۸۳: ۶۳۷-۶۳۹).

۲-۲- پزشکان جندی‌شاپوری و شکوفایی پزشکی اسلامی

جندی‌شاپور در سال هفدهم هجری، به دست سپاهیان عرب مسلمان گشوده شد (طبری، ۱۳۵۷، ج ۵: ۱۰۱۹؛ بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۳۸) و تا نیمه دوم سده پنجم هجری، همچنان یکی از شهرهای بزرگ و آباد خوزستان بود. در سده نخست هجری، عرب‌های مسلمان، بیشتر به جنگ و کشورگشایی می‌پرداختند و علاقه‌ای به نهادهای علمی همچون آموزشگاه جندی‌شاپور نشان نمی‌دادند و خود خلیفگان عرب هم برای اداره امور علمی جندی‌شاپور و پشتیبانی مالی از پزشکان جندی‌شاپوری هیچ‌گونه فعالیتی انجام ندادند و این نهاد علمی ایرانی سال‌ها از دستگاه خلافت دور ماند (محمدی ملایری، ۱۳۷۴: ۲۴۵؛ کرامتی، ۱۳۸۳: ۶۴۳). اگرچه از سقوط جندی‌شاپور تا ۱۴۸ هجری، که جورجیس پسر بُختیشوع، رئیس بیمارستان جندی‌شاپور برای درمان بیماری خلیفه عباسی به بغداد فراخوانده شد، تقریباً هیچ‌گونه آگاهی‌ای از بیمارستان جندی‌شاپور و زندگی و فعالیت‌های علمی پزشکان جندی‌شاپوری در منابع تاریخی بازتاب نیافته؛ اما درخشش پزشکان جندی‌شاپوری و دانش‌آموختگان آموزشگاه پزشکی جندی‌شاپور در دربار خلیفگان بغداد آشکار می‌گرداند که در همه این سال‌ها، احتمالاً گسستگی چندانی در سنت پزشکی

جندی‌شاپور و فعالیت‌های پزشکان بیمارستان جندی‌شاپور پدید نیامده بود و هنوز پزشکان جندی‌شاپوری چنان پُرآوازه بودند که پزشکان دربار خلیفه بغداد به وی گفته بودند که در روزگار خود، پزشکی را بزرگ‌تر و آگاه‌تر از جورجیس پسر بُختیشوع، رئیس بیمارستان جندی‌شاپور نمی‌دانند. گزارش‌های گوناگون تاریخی نشان می‌دهند که آموزشگاه پزشکی و بیمارستان جندی‌شاپور در سال‌های پس از نابودی شاهنشاهی ساسانیان، بدون پُشتیبانی مالی خلیفگان اموی و عباسی و فقط با پایداری پزشکان خاندان‌هایی همچون بُختیشوع و ماسویه زنده مانده بود. یک گزارش تاریخی مهم می‌گوید در دوره‌ای که پزشکان و داروسازان بیمارستان جندی‌شاپور با اشتیاق فراوان به بغداد می‌رفتند، دهشتک از پزشکان بزرگ بیمارستان جندی‌شاپور و هم‌روزگار با جبرائیل پسر بُختیشوع، به کمک برادرزاده خود میخائیل در جندی‌شاپور به اداره بیمارستان می‌پرداخت و هنگامی که جبرائیل در بغداد، بیمارستان الرشیدی را با الگوگیری از بیمارستان جندی‌شاپور برای خلیفه هارون الرشید ساخت، دهشتک را برای اداره این بیمارستان تازه‌بنیاد به بغداد فراخواند؛ اما دهشتک یادآور شد که وی و برادرزاده‌اش با همه سختی‌ها و تنگناها، بیمارستان جندی‌شاپور را از نابودی نگاه داشته‌اند و با پوزش از جبرائیل، ماسویه خوزی را به جای خود به بغداد فرستاد (ابن‌ابی‌اصیبه، ۱۳۴۹: ۴۳۴-۴۳۵؛ قفطی، ۱۳۷۱: ۵۱۷-۵۱۸).

در سال ۱۴۸ هجری، ابو جعفر منصور، خلیفه عباسی (۱۳۶-۱۵۸ هجری) بیمار شد و پزشکان بغداد با همه کوشش خود از درمان بیماری او ناتوان شدند. به اشاره خلیفه، پزشکان درباری جمع شدند تا برای بیماری او چاره‌ای اندیشند و آنان همگی یادآور شدند که در روزگار خود، پزشکی بزرگ‌تر از جورجیس پسر بُختیشوع، رئیس بیمارستان جندی‌شاپور، که کتاب‌های مهمی در زمینه پزشکی دارد، نمی‌شناسند و تنها او خواهد توانست بیماری خلیفه را درمان کند. به فرمان منصور، کار گزار وی در جندی‌شاپور به دیدار جورجیس شتافت و از او خواست با شتاب برای درمان خلیفه به بغداد رود. جورجیس، ریاست بیمارستان جندی‌شاپور را به پسرش بُختیشوع واگذارد و با دو شاگرد خود، عیسی پسر شهلایا و ابراهیم به

بغداد رفت. جورجیس به درمان منصور پرداخت و با نشان دادن شایستگی‌ها و توانایی پزشکی خود از سوی خلیفه به ریاست پزشکان بغداد برگزیده شد (قفطی، ۱۳۷۱: ۲۱۷-۲۱۸؛ ابن ابی‌اصیبه، ۱۳۴۹: ۳۱۷-۳۱۸؛ ابن العبری، ۱۳۶۴: ۱۸۵-۱۸۶).

این آغاز، پیوند تنگاتنگ و ناگسستی پزشکان جندی‌شاپور با دربار خلیفگان بغداد بود. پزشکان جندی‌شاپوری همچون هم‌وَدان خاندان‌های بُختیشوغ و ماسویه با پیشینه پزشکی درخشان در زادگاه خود، بیش از دو سده، هم پزشک خلیفگان و بزرگان دستگاه خلافت عباسیان بودند و هم پیشگامان ترجمه نوشته‌های کهن یونانی، ایرانی، هندی و سریانی در زمینه پزشکی، ستاره‌شناسی، فلسفه و دیگر دانش‌های بیگانه به زبان عربی (صفا، ۱۳۷۱: ۵۲-۵۶). پزشکی اسلامی که گهگاه به اشتباه پزشکی عربی خوانده می‌شود، سخت وام‌دار میراث کهنسال پزشکان جندی‌شاپوری؛ به‌ویژه پزشکان خاندان ایرانی بُختیشوغ است که همچون پلی مسلمانان را با سنت پزشکی یونانی، سریانی و ایرانی و هندی آشنا گرداندند.

در سال ۱۵۲ هجری، جورجیس بیمار شد و از خلیفه خواست تا به زادگاه خود جندی‌شاپور بازگردد، تا خویشاوندان خود را ببیند و به هنگام مرگ پیش پدران خویش بی‌آرامد. خلیفه پیش از بازگشت از وی خواست که پسرش بُختیشوغ را به جای خویش به بغداد فرستد؛ اما جورجیس پاسخ داد که مردم و بیمارستان جندی‌شاپور به بُختیشوغ نیازمندند، و شاگردش عیسی پسر شهلایا را در بغداد پیش خلیفه گذاشت (قفطی، ۱۳۷۱: ۲۲۰؛ ابن ابی‌اصیبه، ۱۳۴۹: ۳۲۰-۳۲۱؛ ابن العبری، ۱۳۶۴: ۱۸۶).

عیسی اگرچه پزشکی بزرگ و آگاه بود، به زودی دست به فساد و آزار مردم گشود و به‌ویژه از اُسقفان و مطران‌های مسیحی رشوه‌ها گرفت. هنگامی که رفتار ناشایست او آشکار شد؛ به فرمان خلیفه که به خشم آمده بود، همه دارایی‌های وی مصادره و تبعید شد (قفطی، ۱۳۷۱: ۳۴۱-۳۴۲؛ ابن ابی‌اصیبه، ۱۳۴۹: ۳۱۸-۳۲۱؛ ابن العبری، ۱۳۶۴: ۱۸۶-۱۸۷). منصور دوباره از کارگزار خود در جندی‌شاپور خواست که جورجیس را به بغداد آورد؛ اما چون وی در آن

هنگام از بام خانه‌اش افتاده بود، ابراهیم شاگرد خود را پیش خلیفه فرستاد (قفطی، ۱۳۷۱: ۳۴۱-۳۴۲؛ ابن‌ابی‌اصیبه، ۱۳۴۹: ۳۲۱-۳۲۲) و دیگر شاگرد خود، عیسی پسر چهاربُخت که پزشک و داروساز بود به ریاست بیمارستان جندی‌شاپور برگزید (قفطی، ۱۳۷۱: ۳۴۱)، که البته چندی بعد وی هم روانه بغداد شد و در آنجا به پزشکی و داروسازی پرداخت. وی سه مقاله از مجموعه تفسیرهایی که جالینوس درباره «کتاب الفصول» بقراط نوشته بود و حنین بن اسحاق آن را در هفت مقاله به زبان سریانی ترجمه کرده بود، به عربی برگردانید (ابن‌ابی‌اصیبه، ۱۳۴۹: ۴۸۸). همچنین کتابی به نام «کتاب قوی الادویه المفردة على الحروف» نوشته عیسی پسر چهاربُخت شناخته شده است (ابن‌نديم، ۱۳۸۱: ۵۲۹؛ ابن‌ابی‌اصیبه، ۱۳۴۹: ۵۰۰). گفته شده که جورجیس نخستین پزشکی بود که کتاب‌هایی را برای منصور از زبان یونانی به عربی برگردانده بود (ابن‌ابی‌اصیبه، ۱۳۴۹: ۵۰۲؛ الگود، ۱۳۸۶: ۹۸). احتمالاً وی ترجمه‌هایی هم به زبان سریانی داشته است؛ زیرا آگاهی که حنین بن اسحاق، کتاب «کناش» (= مجموعه یادداشت‌های پزشکی) جورجیس را از سریانی به عربی برگردانیده بود (ابن‌ابی‌اصیبه، ۱۳۴۹: ۳۳۲؛ آذرنوش، ۱۳۷۴: ۶۰۳) و این نخستین کتاب پزشکی بود که در دوره عباسیان به عربی ترجمه شد (السامرائی، ۱۹۸۴م/۱۴۰۴ه.ق: ۳۳۷). اگرچه این کناش امروزه موجود نیست؛ اما احتمالاً نقل قول‌های متعددی که در کتاب الحاوی فی الطب نوشته محمد بن زکریای رازی آمده، از این کتاب است (سزگین، ۱۳۸۰، ج ۳: ۲۸۰). ابوریحان بیرونی هم در الصیدنه فی الطب اشاره‌هایی به کتاب کناش جورجیس دارد (بیرونی، ۱۳۸۳: ۹۰-۹۱؛ آذرنوش، ۱۳۷۴: ۶۰۳). همچنین رازی در الحاوی فی الطب، نقل قول‌هایی از دو کتاب دیگر جورجیس به نام‌های کتاب «الاخلاط» و «دیایط» آورده است (سزگین، ۱۳۸۳، ج ۳: ۲۸۰).

بختیشوع پسر جورجیس، که در نبود پدرش ریاست بیمارستان جندی‌شاپور را به عهده گرفته بود (ابن‌ابی‌اصیبه، ۱۳۴۹: ۳۱۸؛ قفطی، ۱۳۷۱: ۲۱۸)، در دوره خلافت مهدی (۱۵۸-۱۶۹ هجری) برای درمان بیماری هادی، ولیعهد و پسر خلیفه به بغداد فراخوانده شد. اگرچه بختیشوع، ولیعهد را از بیماری رهایی نداد؛ با دشمنی و

هم‌چشمی ابوقریش عیسی، پزشک دربار و ناسازگاری خیزران، مادر مهدی و زن خلیفه به جندی‌شاپور بازگردانده شد و همچنان ریاست بیمارستان جندی‌شاپور را به دست گرفت (ابن‌ابی‌أصیبه، ۱۳۴۹: ۳۲۲-۳۲۳؛ قفطی، ۱۳۷۱: ۱۴۰-۱۴۱). در ۱۷۱ هجری، خلیفه هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳ هجری) بیمار شد و با ناتوانی پزشکان درباری از درمان او به پیشنهاد یحیی پسر خالد برمکی و به اشاره خود خلیفه، پیک‌هایی به جندی‌شاپور فرستاده شدند تا بختیشوع را دوباره به بغداد آورند. بختیشوع به بالین خلیفه بیمار بغداد آمد و با درمان بیماری وی به ریاست پزشکان خلیفه برگزیده شد و دارایی فراوانی به او بخشیدند (ابن‌ابی‌أصیبه، ۱۳۴۹: ۳۲۳-۳۲۴؛ قفطی، ۱۳۷۱: ۱۴۱-۱۴۲؛ ابن‌العبری، ۱۳۶۴: ۱۹۳). بختیشوع پسر جورجیس، دو کتاب به نام «گناش» و «التذکره» نوشته بود و دانش، خردمندی و تجربه پزشکی وی کاملاً برای هم‌روزگاران او شناخته شده بود (ابن‌ابی‌أصیبه، ۱۳۴۹: ۳۲۵).

در ۱۷۵ هجری، بختیشوع پسر جورجیس پزشک خلیفه هارون الرشید به درمان بیماری وزیر وی، جعفر بن یحیی بن خالد برمکی پرداخت و در پاسخ به درخواست جعفر برای معرفی پزشکی فرزانه و آگاه به او، بختیشوع پسر خود جبرائیل را پیشنهاد داد و با پذیرش جعفر بن یحیی، او از جندی‌شاپور به بغداد آمد و پزشک ویژه جعفر و دیگر هموندان خاندان ایرانی برمکی شد (قفطی، ۱۳۷۱: ۱۸۵؛ ابن‌ابی‌أصیبه، ۱۳۴۹: ۳۲۵؛ ابن‌العبری، ۱۳۶۴: ۱۹۳-۱۹۴؛ آذرنوش، ۱۳۷۴: ۶۰۳) و از این راه ثروت شگفت‌انگیزی به دست آورد (جهشیاری، ۱۳۵۴: ۲۸۹؛ صفا، ۱۳۳۶: ۴۵-۴۶). قفطی در گزارشی - شاید مبالغه‌آمیز - می‌گوید که جبرائیل در چشم هارون الرشید چنان بزرگ بود که در جنگ‌های خلیفه با دشمنان، هزار جنگاور، نگاهبانی از جان جبرائیل را به عهده می‌گرفتند (قفطی، ۱۳۷۱: ۱۸۸-۱۹۲). درباره چگونگی راه یافتن جبرائیل پسر بختیشوع به دربار هارون الرشید، داستانی شناخته شده که شاید از منابع کهن تری گرفته شده باشد. می‌گوید که جبرائیل یکی از کنیزکان هارون الرشید را که دچار گرفتگی عضلانی شده بود با شوک عصبی بهبود بخشیده و به گروه پزشکان خلیفه راه یافته بود (قفطی، ۱۳۷۱: ۱۳۷۱).

۱۸۵-۱۸۶؛ ابن‌ابی‌أصیبه، ۱۳۴۹: ۳۲۶-۳۲۷؛ ابن‌العبری، ۱۳۶۴: ۱۹۳-۱۹۴؛ صفا، ۱۳۷۱: ۵۴). جبرائیل به زودی از راه پزشکی، دارایی و ثروت فراوانی به دست آورد و به ریاست پزشکان دربار برگزیده شد (قفطی، ۱۳۷۱: ۱۸۵-۱۸۶؛ ابن‌ابی‌أصیبه، ۱۳۴۹: ۳۲۶-۳۲۷؛ ابن‌العبری، ۱۳۶۴: ۱۹۳-۱۹۴؛ صفا، ۱۳۷۱: ۵۴).

در سال ۱۹۰ هجری، جبرائیل پسر بختیشوع به درخواست هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳ هجری) و با الگوگیری از ساختار بیمارستان جندی‌شاپور، نخستین بیمارستان بغداد را به نام *بیمارستان الرشیدی* ساخت و پزشکانی همچون ماسویه خوزستانی را از جندی‌شاپور به این بیمارستان تازه‌بنیاد آورد و از این هنگام بود که نام و مفهوم واژه فارسی *بیمارستان* به زبان عربی راه گشود (قفطی، ۱۳۷۱: ۱۸۷؛ عیسی‌بک، ۱۳۷۱: ۱۱۱؛ طباطبائی، ۱۳۸۴ الف: ۶۰۵). با مرگ خلیفه، جبرائیل با پشتیبانی فضل بن ربیع، وزیر سیاستمدار هارون الرشید، پزشک ویژه خلیفه امین (۱۹۳-۱۹۸ هجری) پسر و جانشین هارون الرشید شد (قفطی، ۱۳۷۱: ۱۹۳-۱۹۴؛ ابن‌ابی‌أصیبه، ۱۳۴۹: ۳۲۷-۳۲۸؛ آذرنوش، ۱۳۷۴: ۶۰۳؛ طباطبائی، ۱۳۸۴ الف: ۶۰۵). با کشته شدن امین و آغاز دوره خلافت مأمون (۱۹۸-۲۱۸ هجری)، جبرائیل به فرمان خلیفه و به دست وزیر او، حسن پسر سهل به زندان افکنده شد و همه دارایی‌های وی مصادره شد؛ اما چندی بعد، وزیر، بیمار شد و در ناتوانی دیگر پزشکان، جبرائیل را از زندان به بالین وی آوردند. به کوشش جبرائیل، بیمار بهبود یافت و پشتیبان وی در دربار بغداد شد. در ۲۰۵ هجری، مأمون پس از شش سال زندگی در شهر مرو خراسان به بغداد بازگشت و میخائیل پزشک، شوهر خواهر جبرائیل را به دربار فراخواند و جبرائیل را خانه‌نشین ساخت؛ اما در ۲۱۰ هجری، مأمون به بیماری سختی گرفتار شد و چون میخائیل یوحنّا پسر ماسویه و دیگر پزشکان از درمان خلیفه درماندند، جبرائیل را به بالین مأمون فراخواندند. جبرائیل، خلیفه را از رنج بیماری رهانید و دوباره جایگاه شکوهمند و ثروت خود را به دست آورد (قفطی، ۱۳۷۱: ۱۹۵-۱۹۶؛ ابن‌ابی‌أصیبه، ۱۳۴۹: ۳۲۸-۳۳۰؛ آذرنوش، ۱۳۷۴: ۶۰۳؛ طباطبائی، ۱۳۸۴ الف: ۶۰۵). خود جبرائیل در ۲۱۳ هجری، سخت بیمار شد و مأمون که آماده رفتن به

آسیای صغیر بود، بُختیشوع پسر جبرائیل را با خود به همراه بُرد. جبرائیل به زودی از این بیماری درگذشت و در وصیت‌نامه‌اش، مأمون را وصی خویش خوانده بود و او هم پرداختن به مُفاد وصیت‌نامه را به بُختیشوع پسر جبرائیل واگذار (قفطی، ۱۳۷۱: ۱۹۵-۱۹۷؛ ابن‌ابی‌أصیبعه، ۱۳۴۹: ۳۲۸-۳۳۰؛ طباطبائی، ۱۳۸۴ الف: ۶۰۵-۶۰۶).

جبرائیل همچون دیگر هموندان خاندان بُختیشوع، در انتقال دانش پزشکی به جهان اسلام و ترجمه متن‌های علمی یونانی و سُریانی به عربی نقش زیادی داشت. به پیشنهاد جبرائیل، خلیفه هارون الرشید، برای گردآوری نوشته‌های پزشکی یونانی گروهی را به امپراتوری روم فرستاد و با کمک مالی به مترجمان آنان را به ترجمه این نوشته‌های کهن گماشت و این کوشش‌های علمی جبرائیل در دوره خلیفه مأمون هم ادامه یافت (آذرنوش، ۱۳۷۴: ۶۰۴؛ طباطبائی، ۱۳۸۴ الف: ۶۰۶؛ اولیری، ۱۳۷۴: ۲۴۹). حُنین بن اسحاق، پزشک و مترجم پُرآوازه، که در پزشکی بالینی از شاگردان جبرائیل و مورد علاقه او بود به تشویق و درخواست جبرائیل، پاره‌ای از نوشته‌های جالینوس را که خود جبرائیل به آنها علاقه‌مند بود؛ به عربی برگرداند (قفطی، ۱۳۷۱: ۲۴۱؛ ابن‌ابی‌أصیبعه، ۱۳۴۹: ۴۶۱؛ الگود، ۱۳۸۶: ۱۳۱؛ طباطبائی، ۱۳۸۴ الف: ۶۰۶). نخستین کتابی که حُنین بن اسحاق از نوشته‌های جالینوس به عربی ترجمه کرد «کتاب فی اصناف الحمیات» بود که آن را به جبرائیل هدیه داد (حنین بن اسحاق، ۱۳۵۵: ۳۸۰). حُنین بن اسحاق، چندین کتاب دیگر را هم از نوشته‌های جالینوس برای جبرائیل ترجمه کرده بود (همان: ۳۷۶، ۳۸۰، ۳۸۹، ۴۰۴، ۴۰۹-۴۱۰). ایوب رُهاوی دیگر مترجم و پزشک این دوره هم، نوشته‌هایی برای جبرائیل به عربی برگرداند (همان: ۳۷۹، ۳۸۳، ۴۱۱). نوشته‌های جبرائیل در پزشکی، همیشه دست‌آویز پزشکان دنیای اسلام بود؛ چنانکه ابوریحان بیرونی در *الصّیْدنه فی الطّب* (بیرونی، ۱۳۸۳: ۹۳؛ ۳۴۲، ۳۰۶، ۲۵۹، ۲۲۲، ۲۱۱، ۵۳۴) و محمد بن زکریای رازی در کتاب *الحاوی فی الطب* (ج ۳، ۱۲۹-۱۳۰؛ ج ۵، ۱۷۹؛ ج ۷، ۲۹۹؛ ج ۱، ۱۷۱، ۲۰۶؛ طباطبائی، ۱۳۸۴ الف: ۶۰۶-۶۰۷)، گفته‌های پزشکی بسیاری را از جبرائیل آورده‌اند. کُنّاشی که جبرائیل به زبان سُریانی نوشته و در آن

از گفته‌های جالینوس و بقراط و دیگران سود جسته بود، مورد استفاده دانشجویان پزشکی برای فهم پزشکی یونانی بوده است (اولیری، ۱۳۷۴: ۲۴۹).

ثروت و دارایی فراوان جبرائیل، پسر بختیشوع همگان را به شگفتی افکنده بود و نویسندگان با شوق فراوان، فهرست‌هایی از دارایی‌های او در دوره زندگانی‌اش در بغداد آورده‌اند (ابن‌ابی‌اصیعه، ۱۳۴۹: ۳۴۶-۳۴۹؛ قفطی، ۱۳۷۱: ۱۹۷-۱۹۸). این گزارش‌ها به خوبی موقعیت و پایگاه ویژه جبرائیل پسر بختیشوع را در دربار خلیفگان بغداد نشان می‌دهد و البته آشکار می‌گرداند که چرا پزشکان جندی‌شاپوری زادگاه خود و پزشکی در بیمارستان کهنسال جندی‌شاپور را ترک گفته و به بغداد می‌آمده‌اند. در آمدها و دریافتی‌های جبرائیل پسر بختیشوع در بیست و سه سال پزشکی او برای هارون الرشید و به همراه آن سیزده سال دوره برامکه دوام داشته و در مجموع هشتاد و هشت هزار هزار و هشتصد هزار درهم و سه هزار هزار و چهارصد هزار درهم بوده است (ابن‌ابی‌اصیعه، ۱۳۴۹: ۳۴۶-۳۴۹؛ براون، ۱۳۵۱: ۹۲). پس از مرگ بختیشوع پسر جورجیس، پسرش جبرائیل در دربار خلیفگان بغداد چنان نام و آوازه‌ای به دست آورد که بدون تردید باید او را برجسته‌ترین پزشک خاندان بختیشوع نامید (آذرنوش، ۱۳۷۴: ۶۰۳؛ ابن‌ابی‌اصیعه، ۱۳۴۹: ۳۵؛ طباطبائی، ۱۳۸۴ الف: ۶۰۶).

بختیشوع پسر جبرائیل و نوه بختیشوع در ۲۱۳ هجری در دوره خلیفه مأمون از جندی‌شاپور به بغداد آمد و همراه با پدرش پزشک خلیفه بود (قفطی، ۱۳۷۱: ۱۹۶-۱۹۷). در دوره خلیفه الواثق بالله (۲۲۷-۲۳۲ هجری)، آوازه دانش پزشکی و البته فراوانی ثروت و دارایی این پزشک ایرانی، چنان بالا گرفت که محمد بن عبدالملک زیات، وزیر خلیفه و ابن‌ابی‌داوود قاضی بغداد، چشم دیدن او را نداشتند و با دشمنی‌ها و بدگویی‌هایی آنها، الواثق بالله با مصادره ثروت و دارایی بختیشوع وی را به جندی‌شاپور بازگرداند (ابن‌ابی‌اصیعه، ۱۳۴۹: ۳۵۱-۳۵۲؛ قفطی، ۱۳۷۱: ۱۴۲-۱۴۳). پنج سال بعد، خلیفه سخت بیمار شد دوباره به یاد پزشک جندی‌شاپوری خود افتاد اما پیش از آمدن بختیشوع به سامره، خلیفه درگذشت و المتوکل بالله (۲۳۲-۲۴۷ هجری) جانشین او شد. در دوره خلافت

وی، بُختیشوع از راه پزشکی، ثروت شگفت‌انگیزی به دست آورد و از هم‌چشمی با بزرگان درباری و حتی خود خلیفه روی گردان نبود و این خود چنان حسادت خلیفه المتوکل را برانگیخت که در ۲۴۴ هجری در بازگشت از میهمانی باشکوه خانه بُختیشوع، بهانه‌ای تراشید و همه ثروت و دارایی‌های بُختیشوع را به چنگ آورد. چندی دیگر، المتوکل بیمار شد و بُختیشوع با درمان وی، دوباره موقعیت شکوهمند گذشته خود را به دست آورد (ابن ابی‌اصیبه، ۱۳۴۹: ۳۵۲-۳۵۹؛ قفطی، ۱۳۷۱: ۱۴۴-۱۴۵)؛ اما در ۲۴۷ هجری، بار دیگر در نتیجه دسیسه‌چینی بزرگان درباری، به اشاره خلیفه، دارایی‌های بُختیشوع مصادره شد و خود وی به شهر بصره تبعید گردید (ابن ابی‌اصیبه، ۱۳۴۹: ۳۵۲-۳۵۳). با وجود این، دوره خلافت المتوکل، روزگار طلایی زندگی بُختیشوع بود و بیشتر گزارش‌ها و داستان‌هایی که درباره فعالیت‌های پزشکی و شیوه‌های درمانی او در متن‌های تاریخی دیده می‌شود؛ در پیوند با این دوره است (آذرنوش، ۱۳۷۴: ۶۰۴). با آغاز خلافت المستعین (۲۴۸-۲۵۲ هجری) بُختیشوع از تبعید گاه به دربار فراخوانده شد و در دوره جانشینان وی، المعنز (مرگ: ۲۵۲ هجری) و المهتدی (مرگ: ۲۵۶ هجری) همچنان پزشک دربار عباسیان و خود خلیفگان بود (ابن ابی‌اصیبه، ۱۳۴۹: ۳۵۳؛ ابن ابی‌اصیبه، ۱۳۴۹: ۳۶۵-۳۶۶؛ آذرنوش، ۱۳۷۴: ۶۰۴).

یوحنا پسر بُختیشوع، پزشک المتوکل بالله (۲۳۲-۲۴۷ هجری) و الموفق بالله، پزشکی کارآموده و آگاه به زبان‌های یونانی و سریانی بود و کتاب‌های بسیاری را از یونانی به سریانی برگردانیده بود. خلیفه المتوکل بالله به یوحنا علاقه زیادی داشت و این پزشک خود را «مُفَرَّجِ کَرَبی» (زداینده ناراحتی‌ها) می‌خوانده است. یوحنا، کتابی به نام «کتاب فی ما یحتاج الیه الطیب من علم النجوم» به نگارش در آورده بود است (ابن ابی‌اصیبه، ۱۳۴۹: ۴۹۸-۴۹۹).

بُختیشوع پسر یوحنا از پزشکان برجسته دربار خلیفه المقتدر بالله (۲۹۶-۳۲۰ هجری) و همکار سنان بن ثابت بن قُره، دیگر پزشک المقتدر بالله بود (قفطی، ۱۳۷۱: ۱۴۶). وی پس از مرگ المقتدر بالله، پزشک پسرش خلیفه الراضی (۳۲۰-

۳۲۶ هجری) شد و این دو خلیفه، ثروت و دارایی‌های زیادی به بختیشوع داده بودند (ابن ابی‌اصیبه، ۱۳۴۹: ۴۹۹).

با مرگ عیدالله پسر بختیشوع، خلیفه المقتدر بالله (۲۹۶-۳۲۰ هجری)، همه ثروت و دارایی‌های وی را به چنگ آورد و پسرش جبرائیل با مادر و خواهر خود به عکبرا (شهری در شمال بغداد و در شرق دجله) گریخت. چندی دیگر، جبرائیل به بغداد آمد و با وجود تنگدستی و بدخوبی‌های خویشاوندان به آموختن پزشکی پرداخت (قفطی، ۱۳۷۱: ۲۰۲؛ ابن ابی‌اصیبه، ۱۳۴۹: ۳۶۶؛ آذرنوش، ۱۳۷۴: ۶۰۵). استادان او در پزشکی، بهرمزد/ ترمه از پزشکان خلیفه المقتدر بالله و یوسف واسطی / ابن یوسف واسطی پزشک بیمارستان بغداد بودند. جبرائیل بعد از ۳۳۴ هجری در بغداد با فرستاده‌ای که از کرمان هدایایی برای مُعزالدوله دیلمی آورده بود، آشنا شد و با معالجه کینزک بیمار وی که پزشکان فارس، کرمان و عراق از درمان او ناتوان مانده بودند، شایستگی و دانش پزشکی خود را به رُخ کشید (قفطی، ۱۳۷۱: ۲۰۳-۲۰۴؛ ابن ابی‌اصیبه، ۱۳۴۹: ۳۶۷-۳۶۸؛ آذرنوش، ۱۳۷۴: ۶۰۵). در آغاز دوره فرمانروایی عضدالدوله دیلمی (۳۳۸-۳۷۲ هجری) جبرائیل به شیراز رفت و «رساله فی عصب العین» را به وی هدیه بخشید (قفطی، ۱۳۷۱: ۲۰۴-۲۰۵؛ ابن ابی‌اصیبه، ۱۳۴۹: ۳۶۸؛ طباطبائی، ۱۳۸۴: ب: ۶۰۷). جبرائیل در ۳۶۴ هجری، همراه با عضدالدوله از شیراز به بغداد آمد و در بیمارستان بغداد که عضدالدوله آن را بازسازی و جان تازه‌ای بخشیده بود، هر هفته دو شب و دو روز به پزشکی و درمان بیماران پرداخت و البته همچنان پزشک ویژه عضدالدوله بود (قفطی، ۱۳۷۱: ۲۰۵؛ ابن ابی‌اصیبه، ۱۳۴۹: ۳۶۸؛ الگود، ۱۳۸۶: ۲۰۷). هنگامی که صاحب بن عبّاد (۳۲۶-۳۸۵ هجری) از وزیران بزرگ دیلمی در ری بیمار شد و از عضدالدوله پزشک خواست، انجمن پزشکان درباری جبرائیل را برای درمان وی برگزیدند. جبرائیل با شکوه فراوان به ری وارد شد و در انجمنی از پزشکان این شهر، برتری خود را در دانش پزشکی به رُخ دیگران کشید. او به درخواست صاحب بن عبّاد، گناشی به نام «الکناش الصغیر» نوشت و به بغداد بازگشت (قفطی، ۱۳۷۱: ۲۰۵-۲۰۶؛ ابن ابی‌اصیبه، ۱۳۴۹: ۳۶۸-۳۷۰؛ طباطبائی، ۱۳۸۴: ب: ۶۰۷). چندی بعد، خسرو شاه از شاهزادگان دیلمی بیمار شد و جبرائیل به اشاره عضدالدوله به دیلم شتافت و با درمان خسرو شاه به خواهش او «مقاله فی

ألم الدماغ بمشاركه المعده و الحجاب الفاصل بين آلات الغذاء و آلات التنفس المسمى ذيفرغما» را نوشت (قفطی، ۱۳۷۱: ۲۰۸؛ ابن ابی اصیبعه، ۱۳۴۹: ۳۷۰-۳۷۱؛ طباطبائی، ۱۳۸۴: ب: ۶۰۷؛ آذرنوش، ۱۳۷۴: ۶۰۵). جبرائیل در بازگشت از سرزمین دیلم در ری به خواهش صاحب بن عبّاد «مقاله فی أنّ افضل استفسات البدن هو الدّم» را درباره خون و اهمیت آن در بدن نوشت و آنگاه به بغداد بازگشت و نگارش بزرگ‌ترین کتاب خود «الکناش الکبیر» را به پایان برد و برای علاقه‌اش به صاحب بن عبّاد این کتاب پنج جلدی را «الکافی» (در اشاره به کافی الکفاه، کنیه صاحب بن عبّاد) نامید (قفطی، ۱۳۷۱: ۲۰۸؛ ابن ابی اصیبعه، ۱۳۴۹: ۳۷۱ که می‌گوید جبرائیل در ری این کتاب را نوشته است). جبرائیل نسخه‌ای از «الکناش الکبیر» خود را به دارالعلم بغداد هدیه داد و پزشکان در بیمارستان بغداد از آن سود می‌جستند و جبرائیل هم به گهگاه «ابوعیسی، صاحب کناش» خوانده می‌شد (قفطی، ۱۳۷۱: ۲۰۸؛ ابن ابی اصیبعه، ۱۳۴۹: ۳۷۱). جبرائیل در بغداد «المطابقه بین قول الانبیاء و الفلاسفه» را نوشت که علاقه این پزشک را به فلسفه نشان می‌دهد. همچنین «مقاله فی الرد علی الیهود» را به نگارش درآورد و در آن گفته‌های پیامبران گذشته را درباره دُرستی ظهور حضرت عیسی علیه السلام آورده و ایرادهایی از یهودیان گرفته است (قفطی، ۱۳۷۱: ۲۰۸؛ ابن ابی اصیبعه، ۱۳۴۹: ۳۷۲؛ ابن ابی اصیبعه، ۱۳۴۹: ۳۷۲؛ آذرنوش، ۱۳۷۴: ۶۰۵؛ نجم‌آبادی، ۱۳۶۶: ۲۲۳؛ طباطبائی، ۱۳۸۴: ب: ۶۰۸؛ سزگین، ۱۳۸۰: ج: ۴۴۳).

ابوسعید عیدالله پسر جبرائیل پسر عیدالله پسر بُختیشوع، آخرین نماینده بزرگ پزشکان خاندان بُختیشوع بود که پایگاه برجسته‌ای در دانش پزشکی و آگاهی از دانش‌های مسیحی داشت (ابن ابی اصیبعه، ۱۳۴۹: ۳۷۵-۳۷۶؛ همان، ۳۷۶).

۳- نتیجه‌گیری

در دوره ساسانیان، در آموزشگاه پزشکی و بیمارستان شهر تازه‌بنیاد جندی‌شاپور خوزستان، آگاهی‌های پزشکی و شیوه‌های درمانی یونانی، هندی، سریانی و ایرانی با همدیگر آمیخته شدند و سنت پزشکی جندی‌شاپوری در سایه پُشتیبانی‌های سیاسی و اقتصادی ساسانیان، چنان بارور و شکوفا شد که گهگاه

جُنْدی شاپور. شهر بُقراط خوانده می شد. تاریخ پیدایش و سُکوفایی پزشکی در دنیای اسلام نشان می دهد که پزشکی اسلامی، که گهگاه به اشتباه پزشکی عربی خوانده می شود، سخت وام دار میراث گُهَنسال پزشکان جُنْدی شاپوری است که همچون پُلی مسلمانان را با سنّت پزشکی یونانی، سُریانی و ایرانی و هندی آشنا گرداندند و همه دانس و تجربه پزشکی ارزنده خود را در بغداد، تختگاه خلافت عباسیان به مسلمانان بخشیدند. پزشکان جُنْدی شاپوری خاندان بختیشوع با پیشینه پزشکی درخشان در زادگاه خود، بیش از دو سده، پزشکان خلیفگان و بزرگان دستگاه خلافت عباسیان و البته پیشگامان ترجمه نوشته های کهن یونانی، ایرانی، هندی و سُریانی در زمینه پزشکی، ستاره شناسی، فلسفه و دیگر دانش های بیگانه به زبان عربی بودند. با ورود پزشکان جُنْدی شاپوری به دربار خلیفگان بغداد، بیمارستان جُنْدی شاپور و برنامه آموزشی آن الگوی ساخت بیمارستان ها و برنامه های بیمارستانی در دوره عباسیان شد و دانش پزشکی اسلامی به ویژه با درخشش پزشکان ایرانی همچون محمد بن زکریای رازی، علی بن عباس مجوسی اهوازی، حسین بن عبدالله بن سینا و دیگران، روز به روز سُکوفاتر و درخشان تر شد.

فهرست منابع

۱. آذرنوش، آذرتاش. (۱۳۷۴)، «آل بختیشوع»، *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱. زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ص ۶۰۲-۶۰۶.
۲. ابن ابی أصیبعه. (۱۳۴۹)، *عیون الانباء فی طبقات الاطباء*، ج ۱. به کوشش سید جعفر غضبان و محمود نجم آبادی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۳. ابن العبری، غریغوریوس ابوالفرج اهرون. (۱۳۶۴)، *تاریخ مختصر الدول*، ترجمه محمد علی تاج پور و حشمت الله ریاضی، تهران: انتشارات اطلاعات.
۴. ابن حوقل، محمد. (۱۳۶۶)، *سفرنامه ابن حوقل (ایران در صورہ الارض)*، ترجمه جعفر شعار، تهران: مؤسسه انتشاراتی امیر کبیر.
۵. ابن خردادبه. (۱۳۷۱)، *مسالك و ممالک*، ترجمه سعید خاکرند، تهران: میراث ملل.
۶. ابن رُسته، احمد بن عمر. (۱۳۶۵)، *الاعلاق النفیسه*، ترجمه و تعلیق حسین قره چانلو، تهران: مؤسسه انتشاراتی امیر کبیر.

۷. ابن فقیه همدانی، ابوبکر احمد بن عمر بن اسحق. (۱۳۴۹)، **ترجمه مُختصر البلدان (بخش مربوط به ایران)**، ترجمه ح. مسعود، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۸. ابن ندیم، محمد بن اسحاق. (۱۳۸۱)، **الفهرست**، ترجمه محمدرضا تجدد، تهران: انتشارات اساطیر.
۹. اصطخری، ابواسحق ابراهیم. (۱۳۷۳)، **ممالک و مسالک**، ترجمه محمد بن اسعد عبدالله تُستری، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
۱۰. اصفهانی، حمزه بن حسن. (۱۳۴۶)، **تاریخ پیامبران و شاهان**، ترجمه جعفر شعار، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۱۱. اقتداری، احمد. (۱۳۷۵)، **آثار و بناهای تاریخی خوزستان**، ج ۱، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی نشر اشاره.
۱۲. امام شوشتری، سید محمد علی. (۱۳۵۳)، «دانشگاه شاپورگرد»، **دوازده مقاله تاریخی**، به کوشش یحیی شهیدی، تهران: چاپخانه ارتش شاهنشاهی، ص ۲۳۲-۲۵۵.
۱۳. اولیری، دلیسی اونز. (۱۳۴۲)، **انتقال علوم یونانی به عالم اسلام**، ترجمه احمد آرام، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۴. براون، ادوارد. (۱۳۳۷)، **طب اسلامی**، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۵. بلاذری، احمد بن یحیی. (۱۳۶۴)، **فتوح البلدان (بخش مربوط به ایران)**، ترجمه آذرتاش آذرنوش، به تصحیح استاد علامه محمد فرزانه، تهران: سروش.
۱۶. بیرونی، ابوریحان. (۱۳۸۳)، **الصیدنه فی الطب (داروشناسی در پزشکی)**، ترجمه باقر مظفرزاده، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، نشر آثار.
۱۷. جهشیاری، ابو عبدالله محمد بن عبدوس. (۱۳۵۴)، **کتاب الوزراء و الکتاب**، ترجمه ابوالفضل طباطبائی، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
۱۸. **حدود العالم**. (۱۳۷۲)، ترجمه میرحسین شاه، به تصحیح مریم میراحمدی و غلامرضا ورهرام، تهران: دانشگاه الزهراء.
۱۹. حموی الرومی البغدادی، شهاب الدین یاقوت بن عبدالله. (۱۳۷۵)، **مُعجم البلدان**، المجلد الثاني، بیروت: دار بیروت للطباعة و النشر.
۲۰. حُنین بن اسحاق. (۱۳۵۵)، «رسالة حُنین بن اسحاق درباره آثار جالینوس»، ترجمه مهدی محقق، **بیست گفتار در مباحث علمی و فلسفی و کلامی و فرق اسلامی**، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۱. دوبلوئیس، لوکاس و وان دراسپک، روبارتوس. (۱۳۷۹)، **دیبچه‌ای بر جهان باستان**، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: انتشارات ققنوس.

۲۲. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود. (۱۳۷۱)، **اخبار الطوال**، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.
۲۳. دیولافوا، ژان. (۱۳۸۵)، **ایران، کلدیه و شوش**، ترجمه علی محمد فره‌وشی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲۴. رازی، محمد بن زکریا. (۱۳۷۴-۱۳۹۰ق)، **کتاب الحاوی فی الطب**، حیدرآباد دکن.
۲۵. راولینسون، هنری. (۱۳۵۵)، **سفرنامه هنری راولینسون به لرستان**، ترجمه اسکندر امان‌الهی، خرم‌آباد: انتشارات ادب.
۲۶. رجبی، صفر. (۱۳۶۹)، «نگاهی به خرابه‌های گندی شاپور»، **تحقیقات جغرافیایی**، شماره ۵، ص ۱۹۱-۱۹۴.
۲۷. سامرائی، کمال. (۱۹۸۴م/۱۴۰۴ه.ق)، **مختصر تاریخ الطب عربی**، الجزء الاول، بغداد: دارالحریه للطباعه.
۲۸. سزگین، فؤاد. (۱۳۸۰)، **تاریخ نگارش‌های عربی**، ج ۳، پزشکی، داروسازی، جانورشناسی، دام‌پزشکی، ترجمه، تدوین و آماده‌سازی: مؤسسه نشر فهرستگان، به اهتمام خانه کتاب، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۹. صفاء، ذبیح‌الله. (۱۳۷۱)، **تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم**، ج ۱. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۳۰. طباطبائی، نسترن. (۱۳۸۴الف)، «جبرئیل بن بختیشوع»، **دانشنامه جهان اسلام**، ج ۹. زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران: بنیاد دایره‌المعارف اسلامی، ص ۶۰۵-۶۰۷.
۳۱. ----- (۱۳۸۴ب)، «جبرئیل بن عبیدالله بن بختیشوع»، **دانشنامه جهان اسلام**، ج ۹. زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران: بنیاد دایره‌المعارف اسلامی، ص ۶۰۷-۶۰۸.
۳۲. طببری، محمد بن جریر. (۱۳۵۲)، **تاریخ طببری (تاریخ الرسل و الملوک)**، ج ۲. ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۳۳. ----- (۱۳۷۵)، **تاریخ طببری (تاریخ الرسل و الملوک)**، ج ۵. ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات اساطیر.
۳۴. عیسی‌بک، احمد. (۱۳۸۴)، **تاریخ بیمارستان‌ها در اسلام**، ترجمه نورالله کسائی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۵. غنیمه، عبدالرحیم. (۱۳۷۷)، **تاریخ دانشگاه‌های بزرگ اسلامی**، ترجمه نورالله کسائی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۳۶. فرای، ریچارد نلسون. (۱۳۸۳)، **تاریخ باستانی ایران**، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

۳۷. قفطی، جمال‌الدین علی بن یوسف. (۱۳۷۱)، **تاریخ الحكماء قفطی** (ترجمه فارسی از قرن یازدهم هجری)، به کوشش بهین دارائی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۳۸. کرامتی، یونس. (۱۳۸۳)، «پزشکی اسلامی»، **دایرةالمعارف بزرگ اسلامی**، ج ۱۳. زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ص ۶۳۷-۶۵۷.
۳۹. کریستنسن، آرتور امانوئل. (۱۳۷۴)، **ایران در زمان ساسانیان**، ترجمه رشید یاسمی، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
۴۰. الگود، سیریل. (۱۳۸۶)، **تاریخ پزشکی ایران و سرزمین‌های خلافت شرقی**، ترجمه باهر فرقانی، تهران: مؤسسه انتشاراتی امیرکبیر.
۴۱. گیرشمن، رومن. (۱۳۷۹)، **بیشاپور**، ج ۲. ترجمه اصغر کریمی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
۴۲. لسترنج، گای. (۱۳۷۷)، **جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی**، ترجمه محمود عرفان، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۴۳. **مُجمل التواریخ و القصص**. (۱۳۱۸)، به تصحیح ملک‌الشعراء بهار، تهران: چاپخانه کلاله خاور.
۴۴. محمدی ملایری، محمد. (۱۳۵۰)، «دانشگاه جندی‌شاپور در قرن‌های نخستین اسلامی»، **مقالات و بررسی‌ها**، نشریه گروه تحقیقاتی دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دفتر پنجم و ششم، ص ۱-۲۱.
۴۵. ----- (۱۳۷۴)، **فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی**، تهران: انتشارات توس.
۴۶. مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد. (۱۳۶۱)، **احسن التقاسیم فی معرفت الاقالیم**، ترجمه علینقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان.
۴۷. ممتحن، حسینعلی. (۱۳۵۰)، **سرگذشت جندی‌شاپور**، اهواز: انتشارات دانشگاه جندی‌شاپور.
۴۸. نجم‌آبادی، محمود. (۱۳۵۷)، **تاریخ طب در ایران پس از اسلام** (از ظهور اسلام تا دوران مغول)، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۴۹. نخعی، حسین. (۱۳۶۴)، «گندی‌شاپور و دانشگاه ساسانی»، **نامواره دکتر محمود افشار**، ج ۱. تهران: مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ص ۲۶۴-۳۰۵.
۵۰. نصر، سید حسین. (۱۳۵۹)، **علم و تمدن در اسلام**، ترجمه احمد آرام، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.

۵۱. وینتر، انگلبرت و بناته دیگناس. (۱۳۸۶)، **روم و ایران دو قدرت جهانی در کشاکش و همزیستی**، ترجمه کیکاووس جهان‌داری، تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز.

۵۲. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب. (۱۳۶۶)، **تاریخ یعقوبی**، ج ۱. ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

53. Richter, Lutz, 1999, "Gondēšāpur: ii. History and Medical School", *Encyclopaedia Iranica*, ed. by: E. Yarshater, London and New York: Routledge and Kegan, Vol. XI, p. 133-135.
54. Shahbazi, A, 1999, "Gondēšāpur: i. the City", *Encyclopaedia Iranica*, ed. by: E. Yarshater, London and New York: Routledge and Kegan, Vol. XI, p. 131-133.
55. Cameron, Averil (1969-1970), "Agathias on the Sassanians", *Dumbarton Oaks Papers*, vol. 23, pp. 67-183.